

## هشتاد و نهمین نشست باشگاه قرآنی نور - فعال سازی آیه بینی از منظر سوره مبارکه یس

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر کسی خشیت داشته باشد و دنبال حق پذیری باشد، این عالم، یک عالمه کلاس درس برایش دارد. از زمین و گیاهان و موجودات تا شب و روز و خورشید و منازل ماه در نظام عالم و کشتی و... نمونه های مختلف این کلاس درس خدا در نظام عالم است. یک آدم حق پذیر، گوش شنوا لازم دارد. مشکل این است که ما این نرم افزار را در خودمان فعال نمی کنیم. نمی توانیم بگوییم نداریم. این نرم افزار همیشه در همه آدم ها بوده است؛ ولی هیچ وقت کسی دکمه این را نمی زند که اجرا شود، همیشه هست. حتی مورد داریم نرم افزار را به روزرسانی می کند ولی باز هم اجرا نمی کند. خدا قدرتی را در انسان قرار داده است که اگر اهل حق شنوی باشد و خشیت داشته باشد، همین آیات گسترده در نظام عالم، اثر هدایتی بسیار بالایی دارد. آن وقت ببینید کلام خدا با او چه کار می کند.

آیه بینی چهارم: منازل ماه

من یکی دیگر از این آیات را می گویم. قصدم در این جلسه این بود که این شیوه آیه بینی در من و شما فعال بشود. نمی خواستم همه آیه ها را بگویم. چون نمی شود اگر واقعاً کسی بخواهد همه این ها را بگوید، فقط قسمت آیه بینی سه جلسه طول می کشد. ولی یک قسمت دیگر را من باب مثال بگویم که خیلی جذاب و مخصوص سوره یاسین است. چون شما بعضی از این آیات را جاهای دیگر قرآن هم بروید می بینید. مثلاً شما در جاهای دیگر قرآن هم موضوع شب و روز را دارید. موضوع زوجیت را دارید. اما یکی از آن ها، ویژه سوره یاسین است: «وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلَمُونَ ﴿٣٧﴾ وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾»، خورشید که حرکت می کند و منزلگاه هایی دارد. «وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾»، منزل های ماه در درون آسمان! خیلی چیز جذاب و جالبی است. ماه در آسمان منزل دارد! دیدید چگونه باریک می شود. یک جوری که اصلاً می رود. سر دیدنش دعواست. بعد جلوتر می رود چنان گرد و پر نور و بزرگ می شود. حالا ما یک ذره حسمان از منازل ماه زیاد نیست. چرا؟ چون به لطف برق در شهرهایمان همیشه شهر روشن است. نمی فهمیم ماه کامل با ماه نیمه، چقدر فرق می کند. باید در بیابان بروید تا بفهمید. ببینید آن شبی که ماه نیست (مثل شب آخر و اول ماه قمری)، چقدر بیابان هولناک است. همان بیابان شب چهارده زمین تا آسمان متفاوت است. ما این تجربه را متأسفانه نداریم. یعنی منزل های ماه خیلی برایمان موضوعیت ندارد. اساساً ماه موضوعیت ندارد. نهایتاً می پرسیم آقا چه اثری دارد؟ خیلی هنر کنیم بگوییم: جزر و مد. در صورتی که خدا یکی از موضوعات جدیش منزل های ماه است. ماه منزل منزل است. ماه کارش چیست؟ جای دیگر قرآن می

گوید: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲)»<sup>۱</sup> ماه کارش تلاوت خورشید است. خورشید را می گیرد نورش را منعکس می کند. خیلی تلاوت چیز قشنگی است. ماه همین که نور خورشید را به من و شما می رساند، به این کار می گویند: تلاوت کردن خورشید. چقدر واژه تلاوت واژه قشنگی است. آن وقت در تلاوت کردنش دوره ها دارد. یک وقتی از تلاوت اش خبری نیست. بعد آرام آرام تلاوت پیدا می کند. آن قدر که تلاوت اش یک قرص کامل می شود. بعد دوباره شروع می کند این تلاوت می رود. تا یک بار دیگر.

### اقبال و ادبار قلب ها؛ راهی برای تنفس و حرکت

چرا این ماه دارد اصطلاحاً انقباض و انبساط پیدا می کند؟ کارکرد این انقباض و انبساط در زندگی انسان کجاست؟ چرا انقباض و انبساط اصلاً داریم؟ اصلاً آیا ما انقباض و انبساط در زندگی مان داریم؟ داشتنش که داریم. آیا این را به عنوان یک موضوع جدی زندگی می دانیم؟ یک مثال برایتان بزنم. حتماً در زندگیتان پیش می آید یک روزی یا یک هفته ای اصلاً دلتان راه نمی آید؛ یعنی بهترین اتفاق هم می افتد، غم از روی این دل بلند نمی شود. نمی دانی چرا. هر چی هم می گردی، می بینی اتفاقی هم نیفتاده است. مشکلی هم پیش نیامده است. ولی این غم نمی رود. از آن طرف یک روزهایی انبساط کامل دارید. یعنی بدترین اتفاق هم می افتد، با خوشحالی ریش می کنید. بعد می گویند من نمی دانم چرا این جور می شود؟ من چرا قلبم اقبال و ادبار دارد؟ این تنفس قلب بوده است. اقبال و ادبار جزء تنفس قلب است. قلب باید ادبار و اقبال داشته باشد. قلب همیشه اقبالی و همیشه ادباری نداریم. معلوم است قلب نمی دانی چیست که این طوری فکر می کنی.

### مؤمن امنیت آفرین

مؤمن به دلیل همان توضیحاتی که دادم امنیت آفرین است، قیافه اش برای همه همیشه اقبال است. یعنی همیشه خوشحال است. اما بنده خدا دلش که این طوری نیست. این خنده باید همیشه روی لبش باشد. چون ما وظیفه نداریم این قبض درونمان را به دیگران منتقل کنیم. لذا مؤمن بُشْرش در وَجْه اش<sup>۲</sup> است. اصلاً بقیه فکر می کنند بیچاره غم ندارد. نمی دانند آن پشت، ادبار دارد. آن هم چه ادباری! اقبال دارد، آن هم چه اقبالی! این تنفس قلب آدم است. این لازم بوده است در ادبار کاری کند و در اقبال کار دیگری. نه این که غم و غصه پیدا کند بگوید خب حالا غم و غصه است و اصلاً چرا من غم و غصه دارم؟

روایت می گوید: «اگر کسی مؤمن باشد (خدا می گوید؛ روایت قدسی است.) نمی گذارم چهل روز بر او بگذرد مگر غمی بر قلب او حاکم کنم.» بعد ادامه روایت خیلی جالب است. می گوید اگر دلیلی هم پیدا نکنم، بی دلیل

<sup>۱</sup> سوره شمس

<sup>۲</sup> وَ قَالَ (عليه السلام) فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ: الْمُؤْمِنُ بَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حَزْنُهُ فِي قَلْبِهِ [...] و درود خدا بر او، (در توصیف مؤمن فرمود) شادی مؤمن در چهره او، و اندوه وی در دلش پنهان است. نهج البلاغه حکمت ۳۳ ترجمه محمد دشتی

این کار را می‌کنم. نشان می‌دهد آن‌هایی هم که دلیل دارد، گول نخوریم!؛ دلیل الکی است! خدا می‌خواسته در دلش بیندازد. مثل این که مثلاً می‌گویند طرف مُرد. علت مرگ چه بود؟ مثلاً ایست قلبی. مرگ مرگ است دیگر! عزرائیل آمد، بُرد! حالا می‌گردند که آخر چرا مُرد؟ چرا ندارد! بُردنش! آگه دنبال بهانه می‌گردی، ایست قلبی. خدا هم بخواهد یک قلبی را درونش غم بیندازد، دنبال بهانه نمی‌گردد. آن موقع هم که بهانه است، گول نخورید. روایت می‌گوید آن موقع هم که بهانه‌ای وجود نداشته باشد، بی‌دلیل می‌اندازد. بعد می‌گوید خب چرا می‌اندازی؟

چرا دل‌مان بی‌دلیل می‌گیرد؟

این ادب‌ها کاملاً هم اجباری است. خدا لازم می‌داند ایجاد می‌کند. کاری هم ندارد شما بخواهید یا نخواهید. می‌گوید چرا؟ به خاطر این که در هر بار این اقبال و ادبار تو توجهات تغییر می‌کند و ظرفیت وجودیت بزرگ می‌شود. یعنی هر ادبار، هر گرفتگی بعد از یک اقبالی، یک نیاز دیگری را در تو روشن می‌کند، که تو اقبال بعدی به آن می‌رسی. آن جا باید یک بار دیگر ادبار ایجاد کنم که یک نیاز دیگر روشن شود. یک مارپیچ بالارونده برای انسان درست کرده است. این دور باطل نیست. این مارپیچ بالارونده است. باید این شب و روزها در وجودت باشد. باید یک وقت‌هایی شب و یک وقت‌هایی روز باشد. بعد این‌ها باید منزل منزل هم باشد. حالا ما فقط در حد یک تاریکی و روشنی شب و روز این‌گونه هستیم. نه! فقط یک شب و روز نیست. روز اولش با دوشم با دهمش با پانزدهم و با بیستمش فرق می‌کند. چنان که در مفاتیح، اعمال این سی روز با هم فرق می‌کند. دعای سی روز ماه مبارک هر روزش با روز قبلش فرق می‌کند.

بروید در صحیفه علویه، امیرالمؤمنین برای سی روز ماه قمری دعا دارند. هر روز هم با روز قبل متفاوت است. این قدر حال آدم قرار است روز به روز متنوع باشد. واقعاً منزل به منزل است. ما قلبمان منزل ندارد. نهایتاً یک اقبالی و ادباری دارد. اما این قلب منزل دارد و روز به روز حالش تفاوت دارد. امروزش حالش این است، فردایش جور دیگری است. کلی قصه‌های جذاب و جالب دارد. و در هر کدام فرصتی جدید برای ملاقات خدا وجود دارد. تجربه جدید از زندگی کردن. این همان تفصیلی است که ابتدای صحبت گفتیم وجود ندارد و باید به وجود بیاید. خیلی فوق‌العاده است؛ سی روز کاملاً متفاوت که هیچ دو روزش شبیه هم دیگر نیست. خیلی منازل مهم است. چون این منازل تنفس و حرکت به زندگی می‌دهد؛ اجازه نمی‌دهد زندگی تکراری بشود.

زندگی چرا تکراری می‌شود؟

چون دورش به جای این که بالارونده باشد، در جاست. تازه اگر پایین رونده نباشد. الان مثلاً غم دارم، این غم با غم قبلی فرق می‌کند؛ قرار است یک تجربه جدید باشد. اگر آدم‌ها یاد می‌گرفتند، یک دفتری بردارند و در موقعیت‌های ادبار و اقبالی‌شان، چیزهایی که به دلشان می‌افتد بنویسند؛ می‌دیدند در دفترشان هم اوضاعشان

فرق می کند. ما چون به آن توجه نمی کنیم، از دستش می دهیم. یک دفتر بردارید این ها را بنویسید. دیگر نمی گویم بروید در قرآن این ها را در بیاورید یا در روایت بروید این کار را انجام دهید. فقط حالت خودتان را، آن موقع که دلتان می گیرد یک دفتر داشته باشید مثلاً دفتر ادباریات و اقبالیات (رسالة فی الاقبال و الادبار می شود یا رسالة فی الاقبال و ادبار القلوب). یک کتابی هم می شود بعداً می گویند ملاً شیخ هانی چیت چیان در یک دوره ای یک چنین کتابی هم نوشت! باور کنید در یک دفتر کوچک بنویسید که موقع ادبارها چه به دلتان می افتد، بعد حیرت می کنید از این که در ادبارها چه گزاره هایی به شما داده اند. با آدم حرف می زنند. ما چون این دکمه را روشن نکردیم؛ لذا زندگیمان کلاً یک زندگی معمولی است. مثلاً الان کدام ماه قمری هستیم؟ حالا چه فرقی می کند؟ جمادی الاول، ثانی، ذی الحجه؛ چه تفاوتی می کند؟ برای اهل بیت این قدر تفاوت می کرده و مهم بوده است چه ماهی و کدام روز ماه است. صبح است یا ظهر یا مغرب؟ حال دلش در این لحظه ها متفاوت است. ببینید چقدر این زندگی حرکت دارد. چقدر این آدم زنده است. عین یک موجود زنده لحظه به لحظه دارد نفس می کشد. قلبش دائماً در حال تپش است. ما کلاً قلب معنویمان برای یک عمر، تنها یک تپش می کند. نهایتاً سالی یک تپش. بعد انتظار داریم یک سال با آن تپش خون معنوی به ما برسد. چه تصویری است تو داری؟! قلب اگر قرار است خون برساند، لحظه به لحظه تپش و حرکت می خواهد!

آیا اقبال و ادبار قلب فقط نسبت به حق است؟

نه. غم به وجود می آید. نمی دانی هم چرا. در معنی اقبال می گویند: به زندگی کردن رو می کند. حال و حوصله زندگی کردن دارد. ادبار نه این که از حق بدش بیاید، مثلاً در ماه ها این گونه می شوی. یک وقت هایی حوصله داری نماز مستحبی بخوانی، یک وقت هایی هم نماز واجب را به زور می خوانی؛ حال قلب این گونه می شود. شما آن موقع هایی که ادبار دارید، حداقل نسبت به موضوعات مباح، موضوعات بی فایده ولی حلال یا بعضاً منفی اقبال دارید. طبیعی است ولی نمی خواهم بگویم این ها همه اش درست است. انسان باید انقدر رشد کند که باطل همیشه برایش کراهت داشته باشد؛ ولی می خواهم بگویم این تنفس است. انتظار نداشته باشین همیشه دل آدم روشن یا همیشه تاریک باشد. قلب باید نفس بکشد و پر و خالی بشود.

### حفظ مدار زندگی در هر حالت قلب

البته دقت کنید که ثبات زندگی به حال قلب نیست. ما این ها را در زندگی مان گم کردیم؛ چون همین سوره ای که دارد در مورد قمر حرف می زند، در همین آیه می گوید: «لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»، می گوید حداقل در مدار خودش مستقر است. ما اگر بخواهیم به استقرار برسیم، باید حال قلبمان ثابت باشد. اگر حال قلبمان متغیر باشد دیگر استقرار نداریم. قلب متغیر و با حال ثابت را بلد نیستیم. این حاصل یقین به گزاره های الهی است. مثل این که من چه حال قلبم اقبال باشد چه ادبار، یقین می کنم که خدا روی بر نمی گرداند، مگر من روی برگردانم. آن ثابت، شما را در مدار همیشه نگه می دارد. یا می گویم چه اقبال باشد چه ادبار، من نباید حرام انجام بدهم. آن شما را

ثابت نگه می دارد. ثابتات و گزاره های یقینی به این ها می گویند. یعنی گزاره های ثابتی که مدار درست می کنند. اگر آدم در آن مدار بیفتد، اقبال و ادبار باعث بالا رفتن او می شود؛ ولی شما اگر مدار نداشته باشید اقبال و ادوار شما را پایین می آورد. این چیزهایی است که ما در زندگی اصلاً روی آن کار نمی کنیم.

اگر ثابتات در آدم وجود داشته باشد و آدم قوی بشود، یک روایت دیگر یا جمله معروفی داریم که می گویند: «خدا خیلی دوست دارد مؤمنی را که در آن موقعی که قلبش پشت کرده، در مقابل دیگران رو می کند.» یک آدم هایی داریم این ها خیلی خفن هستند که آن زمانی که قلبش در ادبار است، احدی ادبار قلب این ها را نمی فهمد که این دیگر سیر و سلوک است. آقایان چهل پنجاه سال مجاهدت کردند، به این ویژگی ها رسیدند، همین ویژگی هایی که آدم را متفاوت و انسان می کند، حیات به او می دهد و از زندگی کردن در کنارش کیف می کنی. حالا شاید من و شما زودتر رسیدیم.

همه این حالات با هم حساب می شوند. مثلاً ادبار حاصل از بیماری، ادبار حاصل از مصیبت، ادبار بی دلیل؛ برای خدا مهم نیست، جزء برنامه خدا است. اگر انسان مؤمنی باشم و کارهایم را درست انجام داده باشم، بیماری هم کار خداست. مشکل آن جاست که ما نمی دانیم ادبارهایمان کار خداست یا حاصل کوتاهی های خودمان؟ این ما را به هم می ریزد. و گرنه اگر یک مؤمنی کوتاهی نکند آگه مریض هم بشود، خدا خواسته مریض بشود. هر چه باشد کار خداست. خدا تو را الان بیمار خواسته است. خدا مگر ایوب (علیه السلام) را بیمار نخواست؟ مگر یوسف (علیه السلام) را ته چاه نخواست، تو هم ته چاه خواست. همه این ها در برنامه است.

اگر آدم بخواهد هی مماشات کند در خطا کردن، زندگی به کوفت و زهرمار تبدیل می شود. چون هر اتفاقی که می افتد، نمی داند که به خاطر کوتاهی من است یا کار خداست؟ خب یک بار برای همیشه توبه نصوح بکن و دیگر هم تکرار نکن. از این به بعد هر اتفاقی افتاد بگو خدا تقصیر تو است؛ چون من که دیگر کوتاهی نمی کنم. بعد این قدر زندگی شیرین می شود.

منظور جمله معروف بالا این بود که انسان با تمام آن حسی که می کند، در بروز با دیگران به خودش اجازه نمی دهد که چون حالش خوب نیست، حال شما را خوب نکند؛ به دلیل همان دغدغه مندی که خانم دکتر گفتند. خدا این کار را می کند برای این که یک چیزی را کشف کنیم. انکارش نکن؛ لذا اگر عصر جمعه دلتان گرفت، انکارش نکنید. شاید یک کسی برایش مهم است، آن موقع دلت بگیرد. چرا در برنامه نمی دانیم؟ اقبال و ادبار قلب را بپذیریم. خدا با این ها با ما انسان ها تکلم می کند. حالا یک بار یک دفترچه برداریم، امتحان کنیم. حیرت می کنیم از جمله هایی که به ذهنمان می رسد. باور می کنیم که یک نفر دارد با آدم حرف می زند.

آدم آن موقع هایی که اقبال دارد می تواند یک قرارهایی برای خودش بگذارد از جنس ثابتات، که در موقع های ادبار، به آن قرارها عمل کند و ادبارهایش را بالا بکشد. مثلاً با خودش قرار بگذارد، من از این به بعد هر وقت دلم

گرفت می‌روم یک دعای کمیل می‌خوانم. بعد این جوری ادب‌هایش شروع می‌کند به بالا رفتن. و مدام واجباتش را گسترش بدهد. اول نمازهای واجب، بعد تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها) و همین طور ادامه بدهد و دایره واجباتش را وسیع تر کند و در نهایت خواهد دید که در ادب‌هایش خیلی رشد می‌کند. این‌ها ظرفیت‌هایی است که من و شما شبانه روزی می‌توانستیم از آن‌ها استفاده کنیم؛ دائم هم برای ما در حال اتفاق افتادن است. برایت اتفاق می‌افتد، چرا هدر می‌دهی؟ این‌ها را اگر به کار می‌گرفتیم تا الان کره ماه رفته بودیم و ایستگاه بعدش خورشید!

## جمع بندی نشست

قصدمان در این جلسه این بود که یک توضیحی در مورد آیه بینی بدهیم.

سوالی مطرح می‌شود که آیا اهل بیت هم دچار ادبار می‌شدند؟ (روایتی داریم مبنی بر این که: حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به خدمتکارشان می‌گفتند: «بر فراز بلندی برو و هرگاه دیدی نیمه خورشید غروب نمود، مرا خبر کن تا دعا کنم.» این روایت می‌تواند مصداق این امر باشد؟)

در مورد اهل بیت ادبار شاید نداشته باشیم. اما به جای آن مصیبت بیرونی داریم. مثلاً همان مصیبت که اتفاق می‌افتد، آن حالتی را دارد که برایش ادبار می‌شود. اما شاید به این معنی، نشود در قلبشان اقبال و ادبار را نسبت داد. ولی برای اهل بیت همه این‌ها بیرونی می‌شود. همین که در بیرون موقف مصیبت و غیر مصیبت دارند، حالت‌های عبودیت برایشان ایجاد می‌شود. حالا من چون این را به طور خاص بررسی نکردم، نمی‌توانم این قسمت درونی را محکم بگویم. علی‌القاعده آن قسمت بیرونی‌اش همین طور باشد. برای همین در ادعیه اهل بیت بنا به مواضع مختلف دعا متغیر می‌شود. چون بر اساس این که شب یا روز است و یا مصیبت یا غیر مصیبت، دعای متفاوتی دارند. نشان می‌دهد این تنوع بیرون در آن‌ها، تنوع عبودیت ایجاد می‌کند.

چون در یک روایتی می‌گویند: «**إِنَّ لِلْقُلُوبِ...**»، نشان می‌دهد طبع قلب‌ها این گونه هست. حالا ممکن است چون انسان کامل است به وجهی رشد یافته باشد؛ ولی بالاخره من و شما طبع قلبمان این گونه است. و این فرصتی است برای عبودیت و نه تهدید. لذا آن موقع که قلبتان اقبال پیدا کرد، ناگهان خیلی جوگیر هم نشوید. آدم‌ها وقتی دچار اقبال می‌شوند جوگیر می‌شوند. نه موقع اقبال سرتان به سقف بخورد، نه موقع ادبار به زمین بچسبیم. این می‌شود آن آیه که: «**لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ**»<sup>۳</sup>؛ نه این قدر گور خر کیف شو که از حالت عادی خارج بشوی، نه این قدر قبض شو. یاد بگیر «**أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ**»<sup>۳</sup> باشی. یعنی در

<sup>۳</sup> عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيزَ وَ لَكِنَّ أَمْرًا بَيْنَ أَمْرَيْنِ قَالَ قُلْتُ وَ مَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ قَالَ مِثْلُ ذَلِكَ رَجُلٌ رَأَيْتَهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَتَنَيْتَهُ فَلَمْ يَنْتَهَ فَتَرَكْتَهُ فَعَمَلٌ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فِتْرَتَهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ . امام صادق علیه السلام فرمود: نه جبر درست است و نه

اقبال و ادبار یک نظام رشدی خوبی پیدا بکنی. خلاصه آن خوشی موقع اقبال هم بعضی وقت ها خودش آفت است؛ یعنی طرف دیگر خیلی خوشحال است. البته خوشحال بودن، خیلی خوب است؛ اما نباید فرح بشود، باید سرور بشود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

---

تفویض بلکه امری است میان این دو امر، راوی گوید: گفتم امر میان دو امر چیست؟ فرمود مثلش اینست که مردی را مشغول گناه بینی و او را نهی کنی او نپذیرد و تو او را رها کنی و او آن گناه را انجام دهد، پس چون او از تو نپذیرفته و تو او را رها کرده‌ای نباید گفت تو او را بگناه دستور داده‌ای. اصول کافی / ترجمه مصطفوی ز ج ۱ ص ۲۲۴  
۳. سوره مبارکه حدید، آیه ۲۳